



روزانه ها ...

خانه قلم ها پیوندها

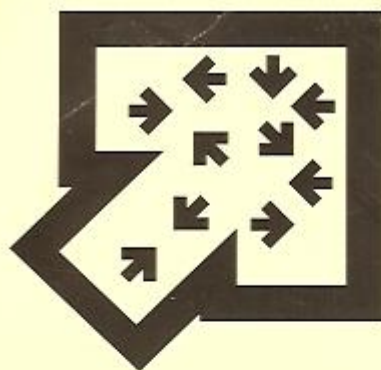


آراد (م.) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آوردن این مطالب ، نه به معنای تائیدست و نه به تبلیغ ؛ تنها برای خواندنست و ...

511

کریم حقی : سخنی چند با آقای مهدی سامع



سخنی چند با آقای مهدی سامع

کریم حقی

ناشر: انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند

سخنی چند با آقای مهدی سامع

به قلم: کریم حقی

چاپ اول: بهار ۱۳۸۱

ناشر: انجمن سیاسی - فرهنگی ایران پیوند

اشاره

همواره برای ناظران بیرونی جای سوال و تردید فراوان بوده است که چگونه ممکن است، نیروی خود را اصولی ترین نیروی مارکسیست - لنینیست ایرانی بدانند ولی همزمان در خدمت ارتجاعی ترین و وابسته ترین تشکل سیاسی معاصر (سازمان مجاهدین رجوی، شورای ملی مقاومت) قرار بگیرد.

این پرسش و ابهام و نابرابری تنها در مورد آقای مهدی سامع و جریان منسوب به ایشان (سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، سابقا پیرو برنامه هویت) مطرح نیست، بلکه افرادی نظیر منوچهر هزار خوانی و کریم قصیم هم که روزی، روزگاری در طیف نیروهای چپ قرار داشتند، بایستی پاسخگوی عملکرد بیست سال گذشته ی خود باشند.

در اینجا لازم است یک موضوع بسیار مهم مورد تاکید مجدد قرار بگیرد و آن اینکه سازمان مجاهدین هیچوقت از حضور احزاب و گروههای سیاسی قدرتمند (چه در سطح منطقه ای و چه در سطح سراسری) در صحنه سیاسی ایران نه تنها استقبال نکرده است بلکه برعکس وجود چنین سازمانها و تشکیلاتی را بعنوان تهدیدی برای خود تلقی نموده است.

پیرو چنین تفکری است که سازمان مجاهدین به انشعاب آقای مهدی سامع از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران - اقلیت و پیدایش پدیده ای هر چند ضعیف و ناتوان تحت عنوان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پیرو برنامه هویت کمک بسیار نمود.

در جریان انشعاب گروهی از کادرهای حزب دمکرات کردستان ایران و ایجاد تشکلی تحت نام حزب دمکرات کردستان ایران رهبری انتقالبی، نیز سازمان مجاهدین نقش مشابهی را ایفا نمود.

یکی از مشخصه ی بارز این قبیل جریانهای انشعابی، وابستگی مالی، امنیتی، سیاسی و ... به سازمان مجاهدین بود.

در این نوشته سعی بر آن است که تا حد امکان به پاره ای از مسائل حول و حوش آقای مهدی سامع و تشکل منسوب به وی پرداخته شود، هر چند این کار خالی از نقص و اشکال نیست.

امید داریم انتقادات و نظرات اصلاحی خوانندگان گرامی کمکی در راه تکمیل این نوشته

... اما جریان سوم در مقابل کل رژیم، برای غلبه بر بهرمان و یمن بیست کنونی، سرنگونی رژیم استبدادی مذهبی ولایت فقیه و تملکی دسته بندی ها و باندهای درونی را تاکتیک اصلی خود اعلام نموده و در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری ارتجاع نیز موضع روشن و صریحی اتخاذ کرده است. جریان سوم، که ما نیز جزئی از آن هستیم، این انتخابات را یک انتخابات ضد دموکراتیک می داند که ... الخ

(فصلی از مقاله آقای مهدی سامع در تیره خلق، ۱۹۹۱ - اول اردیبهشت ۱۳۸۰ نقل در مجله ش ۵۳۶، ۲۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۰، ص ۱۱۲)

با خواندن جملات فوق، ابتدا به نظر می آید یک تحول و "استحاله" جدی در نحوه تفکر و نگرش آقای سامع نسبت به گذشته ایجاد شده است؛ چرا که هر چه ما سراغ کردیم، ابتکار عمل و خلاقیت "عنصر پیشتاز" را در سابقه ایشان ندیدیم. فاکت ها و مواردی، که خود ایشان در گذشته فرموده و ارائه داده اند، در وهله نخست دنباله روی "آوانگارد" از توده های مردم و رهبری پذیرفته شده آنها را تداعی و القا می کنند؛ لیکن توجه به کته آنچه فرموده اند، با این برداشت مغایرت دارد.

آقای سامع! در این نوشته بر آنیم تا بدون انکاه به خیالبافی، به دور از تحلیلهای "استاد فرموده" و بدون پیروی بی چون و چسرا از هر "سازمان" و "شورا" بی، صرفا بر اساس اظهارات گذشته و حال خودتان، ثابت کنیم که شما تغییری نکرده اید و به عبارت دیگر، همان هستید که بوده اید! شاید شما و خواننده عزیز از این "پارادوکس نوین" حیرت کنید، مسئله خیلی ساده است؛ آنچه در ظاهر امر به نظر می رسد این است که شما عضو "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران"، از زمان شاه - در بیرون و داخل زندان - بوده پس از انقلاب ۵۷ ابتدا با آقایان نگهدار، کشتگر، قتی پور و دیگران مرکزیت سازمان مزبور را در خارج از زندان تشکیل داده اید؛

سخنی چند با آقای مهدی سامع

پس آنچه در زندان از سازمان چریکها ماند، "کوچک ترین و لایزال ترین سازمان سیاسی" بود و نه بالعکس.

- افراد مرکزی و شاخص ترین تیمهای عملیاتی سازمان شما در بیرون زندان، که قهرمانی مثل حمید اشرف در راس شان قرار داشت، طی ضربات هولناک رژیم شاه در طول تابستان ۵۴ تا تابستان ۵۵ همه از بین رفتند.

- آنچه از سازمان شما در بیرون به جا ماند، اندامواره ای نحیف و سردرگم بود که زمانی به کمک عناصر مارکسیست شده مجاهدین، که آنها هم گرفتار ضربیه های پی درپی بودند، بخش فوق العاده کوچکی از آن به خارج از کشور فرستاده شد، بخش کوچک ترش که کم تجربه تر و کم سابقه تر بود به جریان مارکسیست مجاهدین وصل گردید، بخشی هم با گروه "توید" به پیوند رسید و مشی مسلحانه را نقد کرد و اصولا از مبارزه مسلحانه برید.

- آنچه به جا ماند، دو سه هسته پراکنده بود که گاهی در مشهد و گاهی در تهران تق و توقی به راه می انداخت و یک گروه کوچک مخالف مشی نیز، که اتصال ارگانیک و تعهد تشکیلاتی نداشت، صرفا به دلیل سمپاتی های گذشته، اعلامیه های ایشان را به چاپ می رساند.

- "بزرگترین و گسترده ترین سازمان سیاسی کشور"، چند تن زندانیان سازمان بودند که به برکت حرکتهای مردمی و بیشتر با مقاومت و ایستادگی نوجوانان و مردم عادی کشور در برابر دولت نظامی شاه و سپس دولت یی اختیار "شاهپور بختیار"، آخرین بقایای ایشان در دی ماه ۵۷ از زندان آزاد شدند. خودتان گفته اید:

... در سالهای ۵۰، ۵۲، ۵۳ (و ۵۵) تقریبا تمامی رهبران کشته و تعدادی از کادرهای درجه ۲ در زندان باقی ماندند که بعد از انقلاب، جمعی از این کادرها رهبری سازمان را به عهده می گیرند.

سخنی چند با آقای مهدی سامع

سپس از آقایان جدا شده "اقلیت" را تشکیل دادید. بعدا از همانها هم جدا شدید و جریان "هویت" را راه انداختید و از آن پس عضویت مادام العمر شما در شورای رجوی تضمین شد. این نشیب و فرازها از تحول و خلاقیت حکایت نمی کند؛ مجموعه حرکات شما ثابت می کند که همواره "منفعل" بوده اید به دنبال حوادث، و گاه سوار بر موج آن، بوده اید. هیچ ابتکار، تحلیل مشخصی از شرایط مشخص و در نتیجه عملکردی پیشتازانه، و کارنامه ای که دلالت بر "آوانگارد" بودن شما داشته باشد، مشاهده نشده است. می گوئید نه؛ خوب دقت کنید تا برای خودتان هم شکی در "مرید حوادث بودن" تان باقی نماند.

آقای سامع! ابتدا بهتر است اندکی، به گذشته بازگردیم و - با استناد به گفته های خودتان - ببینیم تا چه حد نمایندگی پیشتازانه شما از پرولتاریا جدی بوده و خود و سازمان تان چقدر "آوانگارد" بوده اید. گفته اید:

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، در آستانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷، به بزرگترین و گسترده ترین سازمان سیاسی کشور تبدیل شده بود، سازمان با قدرت و محبوبیت گسترده ای که داشته در ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ اقدام به برگزاری یک گروههایی در دانشگاه تهران نمود. در این گروههایی، که جمعیت بزرگی گروه آمده بودند، برنامه عمل خود را اعلام نمود...

معلوم نیست لقب "بزرگترین و گسترده ترین سازمان سیاسی کشور" را بدون اجازه (یا مشورت) مسئول شورا نوشته اید یا این هم از جمله آوانس هایی است که گرفته اید تا بتوانید در مقابل نگهدار و کشتگر دست بالا را داشته باشید. هر چه باشد، پس از خواندن این فراز از فرموده شما، مسائلی به ذهن خطور می کند که اجتناب ناپذیر است؛ و نگارنده نمی داند شما چگونه می توانید به این مغروضات آزار دهنده پاسخ دهید:

- افراد هسته مرکزی سازمان شما در زندان، که به رغم همه انتقادات و بگو مگوهایی که بعدا مطرح شد، شما و دوستانتان نیز در زندان بدانها تمکین داشتید، در فروردین ۵۴ در تپه های اوین به شهادت رسیدند؛ و پس از آنها دور به نفع دست دومی ها و وطنیان تکرار کننده اندیشه های مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان افتاد.

سخنی چند با آقای مهدی سامع

راستی را بخواهید، در آن روزهای آتش و خون بهمن ۵۷، همه اقتدار مردم و بیشتر نوجوانان و جوانان، در "هر" نشست و میتینگ و تظاهراتی که در دانشگاه تهران برگزار می شد، شرکت می کردند. بنابراین آن "جمعیت بزرگ" را به خودتان نسبت ندهید.

در ادامه، مطالبی بیان کرده اید که جز فرصت طلبی و انفعال مطلق، چیزی از آن بیرون نمی آید. می فرمایید:

مشکل (دروغ) صحنه گردهمایی ۱۹ بهمن در دانشگاه و این راهپیمایی (هزار روز بعد یعنی ۲۱ بهمن) من بودم و مسئول پشت صحنه آن صحنه قتی پور بود. در میان فرودسی تظاهرات پایان داده شد و از مردم خواسته شد که در قیام مسلحانه شرکت کنند، بعد این ترتیب نیروهای سازمان نفی اعلام کرد، قیام مسلحانه و شکستن حکومت نظامی که خمینی در چهار بعدازظهر آن روز هم توجه به آن را اعلام کرد؛ ابتداء نمودند، عصر همین روز "سناد سیاسی - نظامی" سازمان در دانشگاه قتی دانشگاه تهران تأسیس شد...

در اینجا به کاربرد لفظ "من" می پردازیم و تنها به مفاد این جملات گهربار توجه می کنیم برای یادآوری و "تذکار"، ناچار به تفهیم چند نکته ایم:

- اعضای سازمان شما از جمله هزاران عامل اجرای دستور خمینی در جهت لغو حکومت نظامی ساعت چهار بودند. اگر این حکومت نظامی توسط خمینی لغو نمی شد و توصیه طالقانی دال بر رفتن مردم به خانه های شان و بهانه ندادن به دست بقایای نظامیان شاه عملی می گشت، شما و سازمانتان چه کار می کردید؟! به خانه هایتان می رفتید یا باز از مردم می خواستید که "در قیام مسلحانه شرکت کنند" در مخفیگاه هایشان اطراق می کردند یا باز "نفلش فعال در قیام مسلحانه و شکستن حکومت نظامی" داشتید.
- باز اگر آن حکومت نظامی توسط خمینی لغو نمی شد و وقایع بعدی رخ نمی داد، آیا می توان باور کرد که "سناد سیاسی - نظامی" شما - در هر حال - تأسیس می شد؟ شما خود می گوئید "عصر همان روز" این ستاد را تأسیس کردید! آیا جز این است که "پیشاهنگ نموده

سخنی چند با آقای مهدی سامع

"ها" منتظر بود تا ببیند یک پیرمرد روحانی چه می کند تا بداند خود چه کند - و حداقلتر تا تصور داغ است برای جمع آوری غنایم مسلحانه بشتابید؟!

با این مسائل، دیگر ادعاهایی نظیر "نفلش فعال نیروهای سازمان" و یا "دعوت مردم به قیام مسلحانه" را چگونه باید تبیین کرد؟ و اصلاً چرا (با عطف به تذکار بول) شما به تظاهرات خود در میدان فرودسی پایان دادید؟ از قضا مطالب بعدی شما نیز، باز از نشئت و سردرگمی سازمان "پیشاهنگ نموده ها" نشان دارد:

به پیشنهاد فرخ نگهدار، سازمان تصمیم گرفت که روز ۴ اسفند ۱۳۵۷، یک راهپیمایی به سمت محل استقرار خمینی انجام دهد. در آنجا خواستار دیدگاه های خود را بیان کند. خمینی اعلام کرد که حاضر به پذیرش "فدائیان خلق" نیست. (بنابر این) راهپیمایی به یک گردهمایی در دانشگاه تهران تبدیل شد...

واقع مطلب، که از اظهارات شما نیز بر می آید، این است که تشکیل دهندگان سازمان "جدید" چریکهای فدایی، زندانیان شاه بودند. "جدید"، از این جهت که "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" که در پروسه تشکیل خود از صفای فراهانی به احمدزاده و پویان عدول کرد و پس از رها ساختن روستا و جنگل به جنگ چریکی شهری، آن هم با تبیین تئوریک برگرفته از چریکهای آمریکای لاتین تحت عنوان "تبلیغ مسلحانه"، روی نمود، در مقطع انقلاب ۵۷ دیگر وجود نداشت. آنچه مانده بود، "جدید" بود ولی "علائق موروثی" و دستمایه قرار دادن افتخارات قهرمانان پیشین، "جدید" می ها را واداشت تا عده ای همچنان "مقلد" مسعود احمدزاده باشند و بر آن شکل مبارزه در آن دوره (نه برای آینده!) اصرار ورزند؛ عده ای هم بیژن جزنی را "کتاب" نموده از برکنند؛ و عده ای دیگر هم "خط چهار" را در پیش گیرند.

این توضیح را برای خوانندگان که در فضای ۵۷ به بعد حضور نداشته اند عرض کنم که چهار خط مارکسیستی در آستانه قیام و انقلاب ۵۷ و پس از آن شناخته می شد: خط یک - حزب توده (طرفدار شوروی)؛ خط دوم - چریکهای فدایی (مستقل)؛ خط سه - پیکار و ... (که شوروی را سوسیال امپریالیست می دانستند)؛ خط چهار - راه کارگر و ... (در موضعگیری نسبت به اردوگاه های چپ جهانی بنیابین خط دو و سه قرار داشتند ولی در تحلیل حاکمیت مستقل از آنها بودند).

سخنی چند با آقای مهدی سامع

آقای سامع می نویسد:

کلیه کسانی که سازمان را در آن شرایط (اواخر ۵۷ و اوایل ۵۸) رهبری و یا بهتر است بگوییم اداره می کردند، قبلاً برای مدتی هر زندان شاه بودند. بسیاری در آستانه انقلاب آزاد شده بودند. جریانها و اختلافهای فرین زندان اکنون به طور کامل در سازمان شکل می گرفتند. طرفداران نظرات رفیق مسعود احمدزاده طرفداران رفیق بیژن جزنی، و کسانی که مشی مسلحانه را کامل رد می کردند، در آستانه انقلاب بهمن ۵۷ و تا چند هفته پس از آن، تمام افواه در خدمت اهداف سازمان بودند بسیاری از جریانهای چپ از جنبش فدایی مخالفه روی می کردند و این در شرایط قیام کاملاً طبیعی بود. "راه کارگر" هنوز اعلام موجودیت نکرده بود و نیروهایی که بعداً "راه کارگر" را تشکیل دادند، می خواستند تحت شرایطی با سازمان همکاری کنند. جریانهای موجود به خط سه (هم ترین آنها سازمان پیکار)؛ جریان پروچونی (حزب رنجبران) (و) جریان پرو آلبانی (از همکاری و انسود در سازمان قطع امید کرده بودند) اما حزب توده به طور مشخص روی سازمان نظر داشت.

آخر، چطور می شود این همه تناقض و خلاف واقع را یکجا جمع کرد. حالا بد نیست آقای سامع به این ملاحظات نیز توجه کنند.

- سازمان شما جریانی بریده از مردم ۲ بوده؛ چرا که "کلیه" افراد اداره کننده یا تشکیل دهنده کادر مرکزی و رهبری، زندانیان آزاد شده بوده اند.
- گرایش های درونی سازمان شما برآمده از تضادهای درون خلقی منبعت از تحولات اجتماعی و دگرگونی های سیاسی نبوده است؛ بلکه تبلور "جریانها و اختلافهای داخل زندان" بوده که - به قول شما - به طور کامل در سازمان شکل می گرفت.
- نظرات و تئوری هایی که از سوی گرایشهای فوق نمایندگی می شد، مطلقاً با آنچه در جامعه ایران جریان داشت ربطی نداشت. تئوری های تقلید شده از بولیوی، ونزوئلا، پیرو، آرژانتین و برزیل (در آن سوی جهان) و چین (در این سوی دنیا)، آن هم با تحلیل

سخنی چند با آقای مهدی سامع

ذهنی و یکطرفه یکی دو مبارز ۵ - ۲۴ ساله از شرایط رژیم شاه در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه خورشیدی، نمی توانست حتی ذره ای با جامعه توفانی و یکپارچه انقلابی شده و رژیم رو به تزلزل سال ۵۷ و سپس دگرگونی های پس از ۲۲ بهمن همخوانی داشته باشد. تاریخ مصرف این تئوری ها، که هر یک گرایشهایی را سبب شده نیروهایی به دور خود متشکل کرده بودند (با فرص محال صحبت انتطابق شان با شرایطی که در آن ارائه شد)، دیگر گذشته بود.

- ادعای دنباله روی "بسیاری از جریانهای چپ" از جنبش فدایی هم از آن حرفهاست؛ شما خود فراموش نکرده اید که هر گروه چپ - از همان نخست - ساز خود را می زد و حاضر نبود به دیگری باج بدهد؛ چه رسد به اینکه - به قول شما - "دنباله رو" جنبش فدایی باشد!
- بله، "راه کارگر" اعلام موجودیت نکرده بود؛ اما نحوه بیان شما می رساند که اصلاً "آن جریان" هنوز وجود نداشت. آنچه بعدها "راه کارگر" و نماینده خط چهار شناخته شد، با انشعاب ایزدی در همان زندان شکل گرفت؛ و فقط اسم نداشت.

شما درباره "قطع امید" از "همکاری و نفوذ در سازمان"تان توسط گروههای خط سه، رنجبرانی ها، و توفانی ها حرف زده اید!

بهتر است در اینجا دیگر "بدون شرح" از این اظهارات بگذریم و توضیحی ندهیم.

۲ اساساً زندان دنیایی جدا و جزیره ای دیگر است! روانشناسی خود را دارد، جامعه شناسی ویژه ای طلب می کند، روابط دگرگون شده ای حاکم است؛ و گاه احساس می شود که جوامع متعددی در آنجا با هم مزوج شده، ترکیبی ناممگون و نامساز پدید آورده اند به این ترتیب نمی توان سلباً در زندان بود و خود را نماینده مردم و جامعه بیرون زندان نیز دانست.

سخنی چند با آقای مهدی سامع

آقای سامع!

شما افتخار عضویت و "رهبری" در تشکیلاتی را دارید که به گفته خودتان در پی کار اطلاعاتی ساواک و به دنبال آن، ضربات فیزیکی پی در پی (خصوصاً در سالهای ۵۰ و ۵۱ و ۵۲) نزدیک به تمامی رهبران آن کشته شدند. تنها تعدادی کادر درجه دو در زندان باقی مانده بودند که بعد از انقلاب، جمعی از این کادرها رهبری سازمان را به عهده گرفتند. قبلاً هم خدمت تان عرض شد که آنچه با عنوان "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" پس از ۲۲ بهمن ۵۷ اعلام شد، تحفه "جدیدی" بود که سرانش همه "دست دوم" بودند. همین تشکیلات - به قول خودتان - مرتب تکه پاره می شد؛ چرا که گرفتار "انشعاب در انشعاب" بود. سروری به "انشعاب" هایی که خودتان به آن اقرار دارید، نشان می دهد که "پیشاهنگ توده ها" چگونه در میان تشخت هویت و سردرگمی استراتژیک دست و پا می زده است؛ خودتان گفته اید: ... سازمانی پس از سال ۷۷ م رویاروی با انقلاب اسلامی و شکستهای متعده چهار انشعابات متعددی شد

انشعاب اول: جدایی اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور و اعلام موجودیت "چریکهای فدایی خلق ایران" در خرداد ۵۸ از بیان آقای سامع چنین بر می آید که این انشعاب "خدا داده" است؛ چرا که ثمره یک استخراج بودا ... اشرف دهقانی، طی یک مصاحبه، به اخراج خود از سازمان اعتراف (کوه) و دلایل مخالفت خود را با رهبری وقت سازمان اعلام داشتند ... و ادامه می دهند: پس از این انشعاب، سازمان منجم تر نشد و اختلاف نظرها شتاب بیشتری گرفت.

انشعاب دوم: پس از تشکیل پلنوم آخر تابستان و اوایل مهر ۵۸ و مشخص شدن دو خط "اکثریت" و "اقلیت" در سازمان:

"به چند انشعاب قبل از بیست و دو بهمن، چه در زندان و چه بیرون از زندان، کاری نداریم؛ خود آن جریان، داستانی دیگر دارد.

سخنی چند با آقای مهدی سامع
در سال ۱۳۶۰م در اکثریتیه هم در اقلیت و هم در چریکها (یعنی گروه اشرف دهقانی) انشعاب به وقوع پیوست.

"پیشاهنگ" های توده ها در مقابل تنز "انقلاب در انقلاب"، به اصل "انشعاب در انشعاب" تن داده بودند؛ عده ای از جمله محمد حرمتی پور و رحیم مسجوری، اشرف دهقانی را به راست روی متهم کردند؛ جدا شدند و با دست خالی جریانی به نام "چریکهای فدایی خلق ایران" - ارتش رهایی بخش خلقهای ایران" را به راه انداختند و در یک چرخش عجیب و غریب به دوران ماقبل انقلاب، "ماتوئیسم"ی را که چندین کفن پوسانده بود، دوباره زنده کردند؛ و سرنوشتهی سرگبار برای خویش رقم زدند.

اینان معتقد به مبارزه مسلحانه در روستا و متوجه به مسئله دهقانی بودند. رفیق محمد حرمتی پور همراه با تعدادی دیگر از رفقاییش در جنگلهای مازندران مستقر شدند و پس از چند عمل نظامی، طی یک درگیری با مزدوران رژیم خمینی به شهادت رسیدند.

معلوم نیست تجربه سیاهکل چند بار دیگر باید رخ می داد تا دیگر تکرار نشود. بنایای این انشعاب، به کردستان می روند و سرانجام به "حزب کمونیست ایران" (۱۴) می پیوندند.

انشعاب پنجم: جریان اشرف دهقانی، به تعبیر آقای سامع، "به همان صورت قبلی و با نام "چریکهای فدایی خلق ایران" به فعالیت ادامه دادند." اما ... در سال ۱۳۶۱ شاخه فرزندگانی "چریکهای فدایی خلق ایران" جدا شده با نام "چریکهای فدایی خلق ایران - فرزندان" به فعالیت ادامه می دهد تا نهایتاً مضمحل می شود.

انشعاب ششم: در آذرماه ۱۳۶۰، اکثریت چهار انشعابی دیگر شد؛ علی فرخنده جهرمی معروف به علی کشتگر و عده ای دیگر، از دار و دسته فرخ نگهدار جدا شده خود را "مدافعان بیانیه ۱۶ آذر" نامیدند.

سخنی چند با آقای مهدی سامع
... سرانجام در خرداد ۱۳۵۹ انشعاب اکثریت و اقلیت به وقوع پیوست. "اقلیت"، که آقای سامع مخترع به سابقه عضویت در آن هستند، با نام "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" بدون پیوند اقلیت شروع به فعالیت نمود. برای آنکه به عمق این فعالیت پی ببریم، به "فرمایشات" آقای سامع توجه می کنیم:

(اقلیت) حاکمیت را ارتجاعی و ضد انقلابی اعلام کرد؛ اما در مقابل، از یک سیاست و شعار ایجابی و به طور کلی از استراتژی و تاکتیک برخوردار نبود. به مبارزه علیه ارتجاع و برای هموکراسی، بسای لازم را نمی داد. اکثریت، در مقابل، با شتاب به سمت تأیید رژیم ارتجاعی حاکم پیش می رفت و همچنین در صدد وحدت با حزب توده بود.

در بیان آقای سامع این صراحت وجود داشت که اقلیت "فائده استراتژی و تاکتیک" بوده؛ یعنی در واقع "چیز" قابل ذکری نبوده است؛ ولی اکثریت یک "چیز" بوده؛ و به هر حال - باز به اعتراف خود ایشان - هم استراتژی داشته و هم تاکتیک.

انشعاب سوم: بعد از آغاز جنگ، در اکثریت انشعابی صورت گرفت و به "جناح چپ، اکثریت" معروف شد. آن جریان، نام "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" (اکثریت - جناح چپ) را بر خود نهاد. آقای سامع از یک رابطه دواطلبانه ولی ناکام "مرد" و "مراد"ی بین خودشان و این "اکثریت چپ" پرده برداشته اند: ... این افراط خواستار وحدت با اقلیت بودند و اقلیت وحدت با آنان را نپذیرفت. فکر می کنید چرا نپذیرفت؟

آقای سامع ابتدا می گوید شرط ما قبول "برنامه اقلیت" از سوی آن جریان بود؛ و بلافاصله یاد آور می شود که خود اقلیت هم اصلاً برنامه ای نداشته است؛ به هر حال بخشی از "جناح چپ" اکثریت در دی ماه ۱۳۶۰ (پس از چیزی که اسمش را کنگره اول اقلیت گذاشتند) به اقلیت پیوست و عده ای نیز کنار ماندند و بعدها به فعالیت تشکیلاتی هم ادامه ندادند.

انشعاب چهارم: آقای سامع می نویسند:

سخنی چند با آقای مهدی سامع
پس از خروج اکثریتی ها (از هر شاخه و شعبه ای) از ایران و ورودشان به اروپا و نیز استقرار عده ای از ایشان در شوروی سابق، جریان اکثریتی علی کشتگر در خرداد ۱۳۶۸ با "سازمان آزادی کار ایران (فدایی)" وحدت کرد و چیزی به نام "سازمان فدایی" به وجود آمد.

انشعاب هفتم: وحدت جریان کشتگر با "سازمان آزادی..." در اسفند ۱۳۶۸ به هم خورد و مجدداً انشعابی در "سازمان فدایی" پدیدار گردید. کشتگر و یارانش "سازمان فدائیان خلق ایران" را اعلام نمودند؛ که سرانجام در تیرماه ۱۳۷۱ در شماره هشتاد نشریه "فدایی"، طی مقاله ای زیر عنوان "توضیح در مورد نشریه فدایی و سازمان"، انحلال خود را اعلام کردند.

انشعاب هشتم: آقای سامع، ضمن بیان اتوبیوگرافی جریان خود (اقلیت)، پس از بیان اوجگیری و تشدید تضادهای درون این جریان در سال ۱۳۶۰، مطالبی را طرح می کنند که معنی آن را فقط خودشان در می یابند:

این جریان، قبل از سی خرداد، ۱۳۶۰ مواضع نسبتاً فرتنی داشت و در رابطه با مسائل داخلی سازمان هم اعلام نموده بود که برای دستیابی به برنامه، یک سلسله مباحث در دستور کار سازمان قرار دارد. توجه فرمودید؟! منظور از "مواضع نسبتاً درست" چیست؟ موضوعاتی مثل اعلام کردن "برای دستیابی به برنامه (در رابطه با مسائل داخلی سازمان) یک سلسله مباحث در دستور کار سازمان قرار دارد"، مگر جز از مغزهای تپی از تحلیل و اذهان دستپاچه و شتاب زده صادر می شود؟! بگذریم، ایشان در ادامه تصریح دارند که نشست و چندگانگی در مواضع، بخصوص "پس از ایجاد شورای ملی مقاومت" در سازمانشان شدت می گیرد. طبق فرموده های آقای سامع، بجز خودشان و جریان مربوطه:

مخالفین سخنی غالب سازمان دو دسته بودند: عده ای از موضع به اصطلاح "چپ" و گروهی از موضع "راست". جناح اخیر مسئله "شکست انقلاب و طب نشینی" را مطرح می کردند؛ اما مواضع خصومت آمیز فر

این سازمان را، که انشعابی از "اقلیت" بود، ضمن بیان انشعاب هشتم، معرفی خواهیم کرد.

سخنی چند با آقای مهدی سامع
نیمه مخفی (در داخل منطقه آزاد شده آلان سردشت)، بشمار می رفت و حفاظت شده
ترین مقر مجاهدین در منطقه محسوب می شد و بر حسب اتفاق بنده نیز در آن تاریخ
به دلیل نوع مسئولیتی که داشتم در مقر زردکانی حضور داشتم و از نزدیک شاهد و
ناظر آماده سازی و راه اندازی پایگاه اهدایی مجاهدین برای شما بودم. در آن مقطع
کل نفراتی که با شما همراه بوده و به مقر زردکانی بالا تردد داشته و تحت حفاظت و
تأمین امنیتی مجاهدین قرار داشتند، به اندازه انگشتان یک دست نیز نبودند.

بیان آقای سامع به گونه ای است که خواننده گمان می کند لشکر انبوهی از
”پیشاهنگ ها“ سر به آستان آقای رجوی سوده اند؛ بخصوص که ”پسوند“ و ”پیشوند“
و ”میانوند“ را هم حذف می کنند و یکباره می شوند ”همه آنچه قبلا بوده اند“

انشعاب پانزدهم در بهار سال ۱۳۷۰، در پی جنگ خلیج فارس و کردکشی های
مجاهدین خلق^۵ و همزمان حوادث شمال عراق، اعضای کرد وابسته به شعبه فدائیان
«شورای ملی مقاومت»، جدا شده نام «اتحاد انقلابیون خلق کردستان» بر خود نهادند. با
این هدف که همه کردستان را به وحدت برسانند و کشور مستقل «کردستان» را
تشکیل دهند. فکر نکنید هدف این جریان را ما از خودمان انشاء کرده باشیم، نه! عینا
نوشته آقای سامع را نقل نمودیم، و از قضا در این خصوص هم عرض کوچکی با ایشان
داریم.

آقای سامع! چرا این «گروه» های کوچک زمانی که به شما وابسته اند، حرفی از
تجزیه به میان نمی آورند ولی به محض جدا شدن از جریانهایی مثل چریکها،
مجاهدین، و دیگر گروهها و احزاب «ایرانی»، از کشور مستقل و «کردستان بزرگ» و
امثال این آرمانهای الهام گرفته از «روچیلد» ها و محافل «مسیحی - ماسونی» دم می زنند؟!
این پدیده را در قالب سه فرض می توان تحلیل کرد:

^۵ با نام مستعار «مجاهدین سرور»

سخنی چند با آقای مهدی سامع
بقایای کشتگان، خود را «سازمان چریکهای فدایی خلق» نامیدند ولی به «شورای عالی»
معروف شدند. «شورای عالی»، همزمان با جنگ خلیج فارس، کردستان عراق را به
قصد اروپا ترک کردند و با سازمان فدایی ایران، که خود از جمعی دیگر از چریکهای
فدایی جدا شده بود، وحدت کرده نام واحدی اختیار نمودند، «اتحاد فدائیان خلق ایران»
با نشریه ماهانه «اتحاد کار».

انشعاب هجدهم تا بیستم بقایای اقلیت در اسفند ۶۵ سه پاره شد که به ترتیب بیان
می کنیم.

- پاره نخست همان جریانی است که پس خروج از کردستان عراق و ورود به اروپا، نام «سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - اقلیت» بر خود نهاد و طبق سنت گذشته، نشریه «کار» را ارگان خود قرار داد. این جریان را اکبر کامیابی (توکل) به راه انداخت، وی سرانجام در سال ۶۵، صرفا عنوان «سازمان فدائیان - اقلیت» را اختیار نمود و اندکی هم مورد عنایت آقای سامع قرار گرفت، چرا که از سرناچاری، از موضعگیری علنی ایشان و شورای او... دست کشید.
- پاره دوم جریان مستقر در کردستان، یعنی حسین زهری، پس از ورود به اروپا در سال ۶۶، آهنگ جداگانه ای ساز می کند. عنوان مطلق «سازمان چریکهای فدایی خلق ایران» را به خود نسبت می دهد، و مدتی هم یک نشریه انتشار می دهد تا بدون ارگان نباشد.
- پاره سوم اقلیت را مستوره احمدزاده (خواهر مسعود و مجید) ایجاد می کند. جریانی به راه می اندازد و اسمش را هم «هسته اقلیت» می گذارد. و باز همراه با یک چیزی که بشود نشریه، و ارگان جریان مورد نظر باشد.
- آنچه در اینجا به عرض آقای سامع و خوانندگان محترم رسید، تنها ۲۰ انشعاب از یک سازمان بود که گویا دست کم به ۲۸ جریان شقه شده است!

سخنی چند با آقای مهدی سامع
مقابل شورای ملی مقاومت نداشتند. این جناح در آستانه تشکیل اولین کنگره سازمان چریکهای فدایی خلق ایران استماع دادند.

این بخش از ”پیشاهنگ ها“ کنگره اول آذر ۱۳۶۰ را ترک می کنند و از آن زمان، توسط جریان آقای سامع، به ”مستعفیون“ معروف می شوند. اینها همان گروهی اند که پس از خروج از ایران در اواخر سال ۱۳۶۱، در مرداد ۶۲ یک نشریه به نام ”کار تئوریک“ منتشر نموده و در شهریور ۶۸ ”سازمان آزادی کار ایران (فدایی)“ را - که مدتی هم با علی کشتگر به وحدت رسیدند - تشکیل دادند.

انشعاب نهم تا سیزدهم داستان این پنج انشعاب، که حتما نشانه استحکام و صحت تئوری ها و یافته های شعب گوناگون ”پیشاهنگ ها“ است، از قلم آقای سامع خواندنی است:

لرئیانات دیگر درون (اقلیت) ...، بجز ”سستیفون“ در مجموع پنج گروهی بودند، یکی از این پنج گروهی از طرف ”الف - رحیم“ نمایندگی تئوریک و ایدئولوژیک می شد که اندکی کمتر از یک سوم شرکت کنندگان در کنگره طرفدار آن بودند و خود را ”سوسیالیسم انقلابی“ می نامیدند.

انشعاب چهاردهم بنا به نقل آقای سامع، همدریف دیگر ایشان در اقلیت به نام اکبر کامیابی (توکل) آن قدر ”به شیوه های ضد دموکراتیک“ خود ادامه می دهد که آقای سامع را مجبور به ”انشعاب“ می کند.

در تیرماه ۱۳۶۲، من برنامه ”هویت“ سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را اعلام و پس از مدتی تحت نام ”سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - پیرو برنامه (هویت)“ به شورای ملی مقاومت پیوستم. در بهمن ۱۳۶۸ پسوند ”پیرو برنامه (هویت)“ را از نام خود حذف و با نام ”سازمان چریکهای فدایی خلق ایران“ به فعالیت ادامه دادم.

البته این انشعاب هم ظاهرا با مجاهدین هماهنگ شده بود. آقای سامع! اگر یادنان باشد پس از انشعاب، مجاهدین شما را زیر بال و پر خود گرفتند و تمامی امکانات لازم (سختی، امنیتی و...)، را در اختیار شما گذاشتند. بلافاصله مقری در روستای زردکانی بالا، در منطقه آلان سردشت برای شما راه انداختند. در آن سالها بخش چریک شهری مجاهدین در روستای زردکالی مستقر بود و یک بخش

سخنی چند با آقای مهدی سامع
• شما و شورایی که وابسته بدان هستید، واقعا با تجزیه طلبی مخالفید، ولی چون به سفره پر برکت آقای رجوی متصلید و امکانات مادی برای اسکان و خوراک و پوشاک و مانند آن در اختیار دارید، بچه های آواره ای که از اینجا و آنجا رانده و مانده اند (بخصوص که کرد بودنشان، از اصل یک معضل عمده است) مواضع شما را می پذیرند و حل مسئله کردستان را - به ظاهر - در چارچوب «ایرانی آزاد و دموکراتیک» می جویند. بعد از مدتی، به کانالهای ارتباطی «قومی» متصل می شوند و درمی یابند که می توان جریانی دیگر به راه انداخت (و در واقع اسم روی خود گذاشت)، از طریق خویش و قوم هم حمایت مالی شد و انگ نوکری مجاهدین را هم پاک کرد! اینجاست که دیگر الزامی برای پنهان کاری و مخفی نگاه داشتن امیال تجزیه طلبانه احساس نمی کنند و از دروغ مصلحت آمیز و «تعقید» دست بر می دارند.

• شعارها و برنامه های ضد تجزیه طلبی شما «صوری» است، ولی در یک جمع شورایی و شبه جبهه ای - که مدعی آزاد کردن «ایران» است - مصرف و کاربرد دارد. حال اگر معدود افراد غیر فارس و بخصوص کرد، به دلایلی، از شما بگسلند، به دلیل آنکه دیگر التزامهایی از آن نوع که شما گرفتار آئید ندارند، می توانند آزادانه از تجزیه و تشکیل «کشور مستقل» سخن بگویند.

• «رفقای کرده شما، با علم به وابستگی تان به رجوی و شورای مربوطه، پس از آنکه به قتل عام بخشی از اقوام کرد توسط مجاهدین خلق (که دقیقاً در دوران جنگ خلیج فارس و اشغال کویت به مزدوری صدام مشغول بودند) واقف شدند، عطای شما را به لافبان بخشیدند و سر خویش گرفتند.

انشعاب شانزدهم و هجدهم آنچه با نام «اقلیت» یانی مانده بود و بوسیله کامیابی و زهری رهبری می شد. در بهمن ۱۳۶۴ جمعی از مخالفان درون تشکیلاتی را تصفیه کرد، و به تعبیر دقیق تر آنها را در روستای «گاپیلون» واقع در کردستان عراق کشتند.

سخنی چند با آقای مهدی سامع

تنها به نیروی پیشاهنگ نمی توان به بیرونی رسید. فقط کنشاندن بینشاندن تنها به میدان پیگار قضایی، هنگامی که هنوز تمام طبقه و توده های انبوه به پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ برنخاسته یا دست کم موضع بی طرفی نیکخواهانه در قبال آن اتخاذ نکرده و از پشتیبانی از دشمن آن به کلی دست نکشیده اند، اقدامی است نه تنها ناپسندیده بلکه حتی نیکارانه، و اما برای آنکه تمام طبقه و توده های واقعا انبوه زحمتکش و ستمدیدگان از سرمایه، چنین موضعی اتخاذ کنند، تنها ترویج تئوری و تنها تبلیغات کافی نیست. برای این کار نهر به سیاسی خود این توده ها لازم است. چنین است قانون اساسی تمام انقلابهای کبیر، که صحت آن اکنون نه تنها در روسیه بلکه در آلمان نیز با قدرت و مباحثی شکست انگیز به ثبوت رسیده است.

آقای سامع!

شما که زمانی خود را یک مارکسیست - لنینیست راستین و ناب می دانستید. حتما با این جملات آشنا باشید:

هر خریه تروریستی، بخشی از نیروی حکومت مطلقه را گرفته و تمام این نیرو را به سمت مبارزین آزادی منتقل می نماید... و اگر تروریسم به طور سیستماتیک اعمال شود واضح است که بالاخره کله ترازو در طرف سنگین تر خواهد شد. (چاپ فارسی آوانتوریسم انقلابی، صفحه ۸).

این حرفها مال آقای رجوی نیست، این جملات را لنین از سرمقاله یک نشریه سوسیال انقلابی های روسیه، که مروج تروریسم بودند، در مقاله معروف خود «آوانتوریسم انقلابی» نقل می کند. یک بار دیگر جمع بندی یکساله ی رجوی را بخوانید. بارها و بارها با این قبیل اظهار نظرها و احکام قاطع رو به رو می شوید. اظهار نظرهایی و احکامی که لنین آن را «نوزده احمقانه و افسانه آمیز» لقب داده است.

آقای سامع! این قسمت از نوشته لنین، شما را به یاد چه حادثه و جریانی می اندازد و یا بهتر بگویم شما را به چه حال و هوایی می برد؟ آیا احساس می کنید که همواره «پیشاهنگ» بوده اید و از این احساس به خود می یابید یا انفعال و شرم، چهره تان را گل می اندازد؟! خوب بد نیست با یادآوری برخی از گزاره گویی ها، تئوری سازی ها و حماسه بافی های رهبر سترگ فطری تان به خاطر آورید که شما و امثال شما به چه وضعیتی گرفتار آمده اید.

راستی... وقتی در زندان شاه به سر می بردید و جزئی را در زندان و حمید اشرف را در خارج داشتید و حماسه مقاومت، اشرف دهقانی را هم به سرمایه سوابق و

سخنی چند با آقای مهدی سامع

باریهای فرقه ای مثل انقلابهای ایدئولوژیک، ترویج خود را با ازدواج پیغمبر اسلام مقایسه کردن و دیگر «افه» های فرقه ای، برای او از هر چیزی مهم تر است. چنین کسی برای به زیر همیز کشیدن دیگران، از فوحدت، دم می زند، ولی چون می داند اتکاد به یک تئوری انقلابی منسجم لاجرم همه رفتار و شخصیت او را نیز به بوته نقد می کشد، حاضر نیست به چنین ریسکی دست یازد. لنین درباره سوسیالیست انقلابی های آوانتوریست و تروریست هم عصر خود می نویسد:

... فقدان تئوری یک جریان انقلابی، آن را از حق حیات محروم کرده ویر یا زود به ورشوگی سیاسی اجتناب ناپذیری محکوم می نماید. اما به عقیده سوسیالیست انقلابی ها، فقدان تئوری عالی ترین چیز و «برای وحدت» بسیار مناسب است. (همان ماخذ صفحه ۵).

چگونه یک مارکسیست - لنینیست می تواند همه تجربه های انقلابی معاصر را به فراموشی سپارد و آن گاه به معجز گویی مضحکه «ارتش آزادیبخش، آقای رجوی» پردازد و این عروسک بازی یا خیمه شب بازی را - به ریا و تزویر - جدی بپندارد.

آقای سامع! شما خود می دانید که کلوز ویتز، از استراتژیستهای بزرگی است که لنین او را «زرف الدیش ترین نویسندگان نظامی، یکی از بزرگترین و برجسته ترین فیلسوفان و تاریخ نویسان جنگ، قلمدا می کند، و از او این گونه یاد می کند:

«نویسنده ای که اندیشه های اساسی اش امروزه فرد هر فرد منگوری، امر بی چون و چرا شده است.»

همین فرد «بوری کمی نیروی مسلح» را هم در «تاکتیک و هم در استراتژی» «عام ترین اصل بیرونی» می داند.

ژنرال جیاب (که کتابش را از قضا اولین بار چریکهای فدایی در ایران منتشر کردند) در صفحه ۳۳ کتاب «جنگ رهایی بخش ملی در ویتنام» پس از نقل یک جمله از لنین می نویسد:

«هری صحیح جنگ به پشت جبهه مستحکم و سازمان یافته ای نیازمند است. پشت جبهه فاکتور پایدار بیرونی است؛ زیرا برای جبهه، افراد و خوار و بار و مصالح تهیه می کند و از جبهه به طور پیگیر، هم سیاسی و هم روانی، پشتیبانی می نماید. بدون یک پشت جبهه مستحکم جبهه نمی تواند بیروز شود، این یک قانونی عمومی تمام جنگهاست.»

سخنی چند با آقای مهدی سامع

آقای سامع بهتر می دانند که چه کسانی مدارک عمده و دست اول این جدایی ها را در اختیار دارند و هر از چندگاه، اگر اقتضای مضاعف پیش آمد کرد(!) گوشه ای از آن را آقای می کنند.

آقای سامع!

شما پیشاهنگی هستید که چون خود را مارکسیست - لنینیست می دانستید و احیانا هنوز هم می دانید، بنا به تئوری و نری که پذیرفته بودید، قرار بود با پشتیبانی مستقیم طبقات زحمتکش و توده های مردم، در نوک پیکان مبارزه طبقاتی، به قیام توده ای تئوری پیامز نمایید ولی تعیین کننده نهایی صحنه نبرد را همواره توده انبوه ملت بدانید.

از یاد نمی برم که آقای رجوی، چه در زندان و چه بیرون از آن (یعنی مقطع های پیش از شهریور ۵۰ و پس از آن، تا سال ۱۳۵۷ و از آن تاریخ تا نیمه های سال ۶۰) پیوسته شعار تحلیل مشخص برای شرایط مشخص، را سر می داد و تئوری هم حرف می زد که انگار این اصل برآمده از دیالکتیک، از فرموده های شخصی خود ایشان است. غرض اینکه آقای سامع! اکنون که عقد اخوت دائم با برادر! مسعود بسته اید چرا این شعار معروف ایشان را آویزه گوش نمی کنید و از چیزهایی دم می زنید که خودتان هم نمی دانید منظور الهام دهنده آن چه بوده است!

از این گذشته، نمی دانم فرمول «قانون اساسی انقلاب» ولادیمیر ایلچ لنین را چرا فراموش کرده اید؟! کاری نداریم که ایشان آن فرمول را به تمام انقلابات و از جمله سه انقلاب روس در قرن بیستم (انقلاب ژانویه ۱۹۰۵ و دو انقلاب ۱۹۱۷) تعمیم می داد، ولی حق این است که شما یک بار دیگر، به یاد عهد شباب و روزگار جوانی، این فراز از کتاب چپ روی، بیماری کودکانه کمونیسم را (صفحه ۵۴ همان چاپی را که رفقای شما در پاساژ رویه روی دانشگاه افست کردند) بخوانید.

سخنی چند با آقای مهدی سامع

افتخارات تان می افزودید، و در آن سو هم رجوی و خیابانی و بقیه مجاهدین را با نوعی استحقاق تئوریک می نگرید و آنها را حداکثر نماینده بخش مترقی خرده بورژوازی می دانستید، آری، در چنان شرایطی، اگر به شما می گفتند که روزی خواهد رسید که باید برای دوام حیات مبارزاتی خود جلو رجوی خم و راست شوید، او را رهبر بلاتنازع بشناسید و روی سرتان بگذارید و حلوا حلوا کنید، چه حالی به شما دست می داد؟! در اینجا ابتدا لنین، دوستان آوانتوریست را توصیف می کند - که ما ضمن آن با چهره سازمان مجاهدین در دوران فعالیتهای ظاهرا مسالمت آمیزش رو به رو می شویم که سرمایه اش احساسات پاک نوجوانان بود - و سپس از درماندگی نظری آنها پرده بر می دارد:

... آنها (یعنی همان سوبور انقلابی های سابق ادوار) نایب احساسی و لائل لیس را با علی بودن اشتباه می گیرند، برای آنها ایات وفاداری به موضع طبقاتی و حفظ خصلت توده ای جنبش، «مهم» و «تئوری پرورانه» است. در نظر آنها لاطمئنه تبعیت برده وار از هر تغییر در احساسات است و ...
تظاهرات (که) آغاز می گردد، کلمات خونخوارانه... از زبان این گونه افراد جاری می گردند، تظاهرات (که) متوقف می شود، هستاینان با فرماندگی از کار می افتند و... فریادهای شان آغاز می گردد: «مرده، امسوی! هنوز خیلی از جریان بدورنه»، (همان ماخذ، صفحه ۱).

و در جایی دیگر، آنچه لنین آن را «فقدان تئوری یک جریان انقلابی» می نامد، آیا منظور، حرکتهای ریگزائی و از این رده تا به آن «خط» پریدن هایی نیست که در آن زمان سوسیالیست انقلابی های آوانتوریست مرتکب می شدند و در سال ۶۰ و بعد از آن نیز «سیره» مدام آقای رجوی بوده که فی الواقع گوشتهای قربانی خود را برای دست کردن، (تعبیر از شخص رجوی است) به صحنه های ۳۰ خرداد، پنجم مهر و تظاهرات مسلحانه قبل از آن، هسته های مقاومت، خط منطبق، عملیات مهندسی، و دهها مورد از این قبیل تا ... فتح یگروزه و یک شبه تهران فرستاد و آخرین نیروهای سازمان را که سوابق مبارزاتی داشتند و می توانستند پشتوانه کیفی آن باشند به قتل عام داد.

رجوی، برای همراهان شورایی اش رفتار متفاوتی نسبت به هواداران و اعضای مستقیم سازمان دارد، در اوج تخلیلات خود «خدا شدن» (از نوع فرعون) قرار گرفته.

سخنی چند با آقای مهدی سامع
 آقای سامع! پشت جبهه «ارتش آزادی بخش، رجوی، کدام است؟ اعتبارات و
 ارزشهای تخصیصی دستخبرارت، مدام حسین و دولت عراق یا مردم ایران.
 این که چگونه آقای مهدی سامع می تواند با مسعود رجوی به وحدت برسد علاوه
 بر ترفندهای خاص رجوی، به مشترکاتی نیز بر می گردد که روحا و معنا بین دو
 «جریان» برقرار است: استالینیست بودن چریکهای فدایی و فرقه رجوی.
 مازیار بهروز، که اخیرا ترجمه کتاب وی به نام «شورشیان آرمانخواه» در ایران
 مورد استقبال قرار گرفته است، به دفعات در کتاب خود، با استناد به بقایای رهبران و
 سران فدائیان، از ترورهای داخلی چریکهای فدایی در زمان شاه سخن می گوید. وی
 در جایی از قول مصطفی مدنی، که در دهه ۱۳۵۰ در سازمان چریکها فعال بود و در
 فاصله ۵۹-۱۳۵۷ عضو کمیته مرکزی بوده است، تصریح می کند که پس از کشته
 شدن مسعود احمدزاده (که با ترور اعضا مخالف بوده) استالینیسم در فدائیان تثبیت
 می شود و حمید اشرف و علی اکبر جعفری (فرد دوم سازمان در آن زمان) تعداد
 زیادی از اعضاء را که به مشی مسلحانه و زندگی مخفی اعتراض داشتند، تصفیه
 فیزیکی می کنند.
 یکی از دوستان و بستگان، که عضو بسیار فعال چریکهای فدایی، قبل و - تا حدی -
 بعد از انقلاب، بود و فراز و نشیبهای شگفتی را تجربه کرده بود، این انتقاد را به مازیار
 بهروز داشت که مبداء ترورهای داخلی فدائیان را سال ۱۳۵۱ دانسته است، و حال
 آنکه ارنوس پورحسن، از اعضاء فعال اولیه چریکها در اوایل زمستان ۱۳۵۰ ترور
 شد. □

... از نگاه دیگران 

عکسها 

کتاب و نشریه 

از نگاه آراد(م) ایل یگی 

از نگاه فریدون ایل یگی 

روزانه ها... 

گاه روزانه های دیروز... و امروز...